

رسالت (حضرت نوح)

سرگذشت پسر نوح؛ تفسیر آیاتی از سوره هود

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

با مطالعه دقیق آیاتی که در مقدمه و مؤخره دعای نوح (ع) علی قومه هست، این نتیجه به دست می‌آید که آن حضرت، حتی خلاف اولی هم نکرده است در سؤالش مگر به عنوان قصور. اینگونه نیست که انبیاء الهی، قصور علمی اصلاً نداشته باشند در غیر امور تشریحی. در امور شرعی و احکام شرعی عامه از برای کافه مکلفین، لازم است در سه بُعد معصوم باشند: «عصمة فی تلقی الوحی الربانی، عصمة فی العمل به و عصمة فی الدعوة الیه، اما فیما سوی ذلک، فاحیاناً کثیرة او قليلة حسب مختلف الدرجات، لهم قصورات علمية عدة».

- [سؤال]

- این هم درست نیست. راجع به نوح (ع)، ما وقتی روی خود آیات دقیقاً مطالعه می‌کنیم، می‌فهمیم که نوح نمی‌دانست فرزندش عناد در کفر دارد، یا فرزندش را متروی می‌دانست که کفر از روی عناد و از روی عمد ندارد. «... الملاحم شتی حسب المفهوم من آية من الذكر الحكيم، نتأكد تأكداً بالغاً صحيحاً انّ نوحاً (ع)، كان يعلم و لا يعلم، كان يعلم انّ قومه الحاضرین، غير الاهلین منه، هم اعداء لله سبحانه و تعالى و كان اخبره ربنا سبحانه و تعالى: «أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ

قَدْ آمَنَ^۱ هَذَا بَيْنَ. و لكن ما ذا يفهم من قوله تعالى «مِنْ قَوْمِكَ»؟ من قومك الرسالين او من قومك يعنى غير اهلك؟

دو احتمال است. برای اینکه خداوند فرمود: «أَحْمِلُ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَ مَنْ آمَنَ وَ مَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ»^۲ اینجا یک قوم رسالی داریم که تمام مکلفین در زمان نوح (ع)، چه از اهل نوح باشند و چه از اهل او نباشند، قوم او هستند، قوم رسالی که اعم است از اهل و غیر اهل و یک قوم در مقابل اهل داریم؛ «أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَسِسُ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ». «ما ذا اتفهم نوح (ع) من قوله تعالى «أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ»؟ لن حلت محلها من قوم نوح و لا تشمل حسب الظاهر اهله». یک اهل است، یک قوم است.

قوم نوح دو شق هستند، اهل نوح هم دو شق هستند، قوم نوح دو تا شق هستند «وَ مَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» یعنی من قومه، آلا نذر قلیل من قومه و اما الكثير الغزير من قومه، ما آمن، فانشق قومه شقين اثنين، شق قلیل، «آمَنَ مَعَهُ» و شق كثير، ما آمنوا» كذلك راجع به اهل نوح (ع)، اهل نوح (ع) هم شقوقی شدند، یک شق: امراته، «شق مخالف للحق، معاند ضد الحق، امراته، كما خبره ربنا سبحانه و تعالى و خبرنا فى الذكر الحكيم «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَاتَ نُوحٍ وَ امْرَأَاتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَ قِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ»^۳ امراته.

«و اما ابنه، فلا لا و لا نعم» راجع به فرزند نوح که کافر است، قرآن نه لا می گوید و نه نعم می گوید، مگر آخر سر. «إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَ إِنْ وَعَدَكَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» * قال يا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ^۴، اخيراً بعد ما ركب الفلك و بعد ما غرق الكذابون الكافرون، اما قبل ذلك، لا لمحمة و لا اشارة و لا صراحة، لا لللا و لا لنعم» که این پسر نوح که بعداً برای نوح معلوم شد که این مستحق عذاب و غرق بود، مؤمن بود؟ قرآن ندارد، کافر بود؟ ندارد، بین الكفر و الايمان بود؟ دارد، مثلثی است هندسه وضع فرزند نوح، ضلع اول: کافر بود؟ کجا دارد قبل از اینکه به کشتی سوار شدند و غرق شدند؟ مؤمن بود؟ کجا دارد؟ اما برزخ بینهما هست «و هنالك برزخ بين لا و

۱. هود، آیه ۳۶.

۲. همان، آیه ۴۰.

۳. تحریم، آیه ۱۰.

۴. هود، آیات ۴۵ و ۴۶.

نعم، لا ایمان و اصل الایمان، برزخ بین لا و نعم فی مراحل عدّه، و لمحات عدّه من آیات عدّه، منها انّ ربّنا سبحانه و تعالیّ لما اوحی الی نوح (ع) قال: «أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ» هل من قومک صریحاً فی اهله كذلك؟ لا، و لا سیما الآیة الثانیة».

- این نکته را بفرمایید که اینکه حضرت نوح گفت: «إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي» منظور

ایشان چیست؟

- می‌رسیم، هنوز نرسیدیم، داریم قدم برمی‌داریم برسیم، شما هم دقت کنید، من هم دقت می‌کنم، با هم دقت کنیم بینیم به کجا می‌رسیم. و منظور از این دقت این نیست که ما تحمیل کنیم بر قرآن، اگر صحبت تحمیل است که چون در مغز ما رفته است و گفته‌اند و نوشته‌اند چنین، پس قرآن چنین، باید راجع به آدم بگوییم «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»^۱ ترک الاولی، ما این را نمی‌گوییم، آنچه قرآن می‌گوید، ما همان را می‌گوییم، از خدا ملأتر که نیستیم، از خدا نزدیک‌تر به حق که نیستیم، آنطور نزدیک به حق نیستیم، ما آن چیزی را می‌گوییم که خدا می‌گوید.

«وَ أُوحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ» لن خاصّةً بقومه الاكثرين الباقين الذين ما آمنوا و ربّنا يخبر نوح (ع) أنّه لن يؤمنوا حتى الموت، و لكن لن هنا تشمل ابنه؟ لا، تشمل امرأته؟ كذلك لا. انما عرفنا انّ امرأته كانت كافرة من آية اخرى «إِلَّا مَنْ سَبَقَ». «أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ» در اینجا «وَ أَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَ مَنْ آمَنَ وَ مَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» در این دو آیه از کجا فهمیدیم که ابن نوح کافر است؟ نفهمیدیم، زن نوح کافر است، «مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ».

- از قوم نمی‌فهمیم؟ اینها داخل قوم هستند دیگر.

- خیر، قوم رسالی، چرا؟ برای اینکه خداوند بین اهل و قوم مقابله انداخته، فرمود: «أَحْمِلُ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» سورة هود الآیة الاربعون: «حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَ فَارَ التَّنُورُ قُلْنَا أَحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَ مَنْ آمَنَ» «قارن بین اهله و من آمن، اهله بصورة خاصّه و من آمن بصورة عامة «وَ أَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ» من هذا الذي سبق عليه القول ايحاءً الى نوح أّلا امرأته؟» فقط زن او است، در آیه: «كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَاتَتَاهُمَا» مربوط به زن اوست. «وَ مَنْ آمَنَ»، «وَ مَنْ آمَنَ» قوم است دیگر، چون مقابل اهل است، بنابراین اگر از اینکه فرمود «أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ»

۱. طه، آیه ۱۲۱.

فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (لم يعرف نوحٌ (ع) من وحى ربّه سبحانه و تعالى بالنسبة لابنه الكافر أنّه مؤمن أو كافر» متردّد است، كما اینکه ابراهیم متردّد بود دیگر، نمی دانست.

- پس ابن او ایمان نیاورده بود دیگر.

- ولیکن ایمان نیاورده بود، اولاً ممکن است منافق بوده، تظاهر به ایمان، باطن کفر. این یک احتمال، احتمال دوم: خیر کافر، ولی کافر لن نبوده، چون «أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ» لن قوم را گرفت، اهل را نگرفت.

- اگر می خواست ابن را هم شامل شود، باید چه تعبیری می آورد؟

- «أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ وَ أَهْلِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ» چون اهل در مقابل قوم است، چون اگر اهل در مقابل قوم نبود، «قوم كل رسول هم المكلفون الذين هم المرسل اليهم بصورة طليقة من اهله و من غير اهله، و لكن هنا مقارنة بين اهله و قومه».

- در اینجا فرموده: «وَ أَوْحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ»

- «مِنْ قَوْمِكَ» مقابل اهل است، عرض می کنم.

- [سؤال]

- می فهمم، ولی آنجایی که قرینه ای در کار نباشد. اینجا روی آن علاقه ای که نوح (ع) داشت به ایمان کفار و لا سیما فرزند خود که فرزند صلیبی اوست، روی این علاقه و روی این حسابها، روزنه امید در قلب نوح (ع) بود چنانکه در ابراهیم بود. ابراهیم نسبت به ایبه آزر، روزنه امید در او با اشاره کوچکی حاصل شد، «لَأَرْجُمَنَّكَ وَ أَهْجُرُنِي مَلِيًّا»^۱ آن بود، در اینجا چه؟ «نوحٌ (ع) من این يعرف انّ ابنه كافر؟ من این يعرف انّ هو مؤمن؟ من این يعرف أنّه منافق؟ من این يعرف أنّه متردّد؟ فی هذه الاضلاع الاربعة من این يعرف؟ للظهور، ظهور الاعمال او ان يوحى ربنا سبحانه و تعالى اليه أنّه كافرٌ لن يؤمن، أنّه مؤمنٌ لن يكفر، أنّه منافق، أنّه متردّد. هل من الواجبات الرسالية، من المسؤولية الرسالية انّ رسول يعرف عمق كل انسان؟ حتى بالنسبة لرسول الهدى (ص) «وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ»^۲ نحن نعلمهم، انت لا تعلمهم» پیغمبر بزرگوار که در بالاترین قله عصمت و علم رسالتی است، «نحن نعلمهم، لا تعلمهم» خدا باید معرفی کند منافق است، این منافق از نظر ظاهر، صف

۱. مریم، آیه ۴۶.

۲. محمد، آیه ۳۰.

اول، کارهای ایمانی ظاهراً اول را انجام می‌دهد، باطن را چه کسی خبر دارد؟ اگر خداوند به او وحی کند، خبر دارد، اگر وحی نکند که خبر ندارد.

- «فلذلك نوحٌ (ع) حال آنکه لم يعرف انّ ابنه كافرٌ صامد، و لو عرف أنّه كافر، و لكن كافرٌ متروى، كافرٌ مفكر، كافرٌ متردد و ربنا سبحانه و تعالى انما قال: «أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ» لن خاصّة بقومه و لم تشمل لن اهله. «إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنْ الْغَابِرِينَ»^۱ حسب آية لوط و آلا امرأة نوح حسب آية «امرات نوح و امرأت لوط»^۲

بنابراین، اگر دعا هم می‌کرد، مطلبی نبود. «لو انّ نوحاً (ع) دعا لصالح ابنه المتظاهر بالكفر، غير المتأكد أنّه لن يؤمن، كان محبوراً و لم يكن مخطوراً و كان صحيحاً ان يدعوا و لكن ما دعا» این دعا را هم نکرد، حتی سوار کشتی شد. نزدیک است که کشتی در جبل جودی، آارات، نخجوان، فرود بیاید، تازه آنجا «قالُ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» * قال يا نوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» یعنی بچه تو نیست، اهلیت نجات ندارد، اینجا فهمید. «حالیاً و بعد ما ركب نوح و المؤمنون معه و سائر الاهلين المؤمنين بعد ما ركب و اخذت الامواج تموج الغرقى و تحمل هذه السفينة و الفلك المشحون، و هو قريب الى النزول فى جبل آارات، جودی بنخجوان، اخذ يسأل، لا يدعوا، يسأل، يعرض حاله» عرض حال. مثلاً فرض کنید که یکی از انبیائی که بسیار بسیار به او مصیبت وارد شد، دعا نکرد، عرض حال کرد، چه کسی بود؟ ایوب. «أَنِّي مَسْنِي الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»^۳ نگفت چه کار کن. «ایوب (ع) دعی، دعی، متى دعی؟ بعد ما تواترت و تقاطرت عليه كل ضرٍّ و كل بؤسٍ حسب الظاهر فى الحياة الدّنيا، لم يدع لنفسه، «أَنِّي مَسْنِي الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» عرض حال است، عرض حال نکند که گدایی نکرده است.

«و ربنا سبحانه و تعالى فى آية من سورة الفرقان يهدّد هؤلاء الذين لا يلفظون و لا يفكّرون و لا يطلبون من ربّهم سبحانه و تعالى عند الاضطرار و البؤس» «و قال رَبُّكُمْ اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»^۴، این آیه سوره دیگر است، سوره الفرقان: «قُلْ مَا يَعْْبُوْا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا

۱. اعراف، آیه ۸۳.

۲. تحریم، آیه ۱۰.

۳. انبیاء، آیه ۸۳.

۴. غافر، آیه ۶۰.

دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا^۱، در قلب دعا است، در زبان عرض حال است، «أَنِّي مَسْنِي الضَّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» نوح بعد اللتيا و التي که «حَال بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُعْرَقِينَ»^۲ بعد از اين سوار کشتی است و دارد می‌رود و دارد می‌رود و دارد می‌رود، تا رسيد به جبل آرات «وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ»^۳ قبل از اينکه «اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ» «فَقَالَ رَبِّ إِنِّي ابْنِي مِنْ أَهْلِي» اينکه معلوم است، مگر اهلش نيست؟ فرزند آدم اهل آدم نيست؟ از اهل مستثنون هم نيست. «إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ» يعنى امرأته فقط، بر فرزندش که سبق قول نشده بود. «إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ» «انت وعدت ان تنجى اهلى و الذين آمنوا، هذا ابنى من اهلى و لم يسبق عليه القول، فكيف غرق؟» اين سؤال باز نيست «إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» عرض حال است، «قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» تو نمى‌دانستى، نمى‌دانستى که اين فرزند اهليت ايمانى ندارد و جزء کن است، ظاهر کن، «أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ» شامل فرزند که نبود، شامل قوم بود، نمى‌دانستى، «مِنْ قَوْمِكَ» حالا که نمى‌دانستى، اين را که نمى‌دانستى، سؤال هم نکن، «فَلَا تَسْئَلُنَّ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْظَمُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»^۴. نفرمود لماذا سألت، «لَا تَسْئَلُنَّ» بعداً هم سؤال نکن، حالا عرض حال است. عرض حال تبديل به سؤال نشود. «و ليس السؤال سؤال استفحامٍ و اقتحامٍ و اقتراحٍ و تنديدٍ و تبديدٍ، سؤال استعلام، حتى نوح (ع) نُهِىَ عَنْ سؤَالِ الاستعلام «فَلَا تَسْئَلُنَّ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْظَمُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» فى المستقبل و إليكم لمحات من الذكر الحكيم حول القضية، «حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ»^۵ تفصيل القصة و تفصيل التفسير، راجعوا الى الفرقان ان شاء الله، «حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَلْنَا احْمِلُ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ»، امرأته، «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ»^۶

۱. فرقان، آیه ۷۷.

۲. هود، آیه ۴۳.

۳. همان، آیه ۴۴.

۴. همان، آیه ۴۶.

۵. همان، آیه ۴۰.

۶. همان.

«وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا»، قال لأمر الله تعالى، «وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ»^١، تفسير، «فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ» في آية اخرى، سورة المؤمنون، الآية الثامن والعشرون، «فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِّكَ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» مگر نوح خودش دعا که کرد «رَبِّ لَا تَذَرْنَا عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا»، دعای او شامل فرزندش شد؟ به نظر او نه، کافر نمی دانست، از کافرین معاندی که «لَنْ يُؤْمِنَ» و «لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاكِهًا كَفَّارًا» که نمی دانست، و آلا اگر کافر می دانست خوب خودش نفرین کرده است، حالا که خودش نفرین کرده می گوید: «ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ»^٢؟ نمی شود.

«وَقَالَ» نوح «ارْكَبُوا فِيهَا» قولا لكلّ من زوجين اثنيين عمليا، و لمن آمن معه و أهله إلاً من سبق عليه القول أمراً، فلم يقل لامرأته و ابنه «اركبوا»^٣ به هیچ کدام نگفت سوار شوید. به زنش، به فرزندش. «حيث الظالمون كانوا من المغرقين».

«بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا» تا می رسیم به اینجا، «وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَ نَادَى»^٤، متى، لَمَّا اخذت الفلك، تعلقوا على الماء «وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَ نَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعَزِلٍ» متى؟ لَمَّا اخذت الفلك تجرى بهم فى موج كالجبال «وَ كَانَ فِي مَعَزِلٍ» معزِل عن الكافرين و هو مع الكافرين، معزِل عن المؤمنين و حسب الظاهر مع المؤمنين، احتمال، و هو فى معزِل، «يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ»

«و هي» الفلك المشحون «تَجْرِي بِهِمْ» هؤلاء المؤمنين معه و من كل زوجين اثنين «في» خضم «مَوْجٍ كَالْجِبَالِ» - و هي «كالجبال» المتحركة بهيبتها - قضية التظام هام عام للبحر المحيط على الأرض كلها «تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفْرًا» (١٤: ٥٤) «وَ نَادَى نُوحٌ ابْنَهُ» الكافر «وَ كَانَ فِي مَعَزِلٍ» عن الفلك و لله عن الكافرين أيضاً «يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ». و الهول هنا هولان اثنان، هول فى صامته الطبيعة الهائجة المائجة، و هول فى النفس البشرية المارجة الفالجة، فهما يلتقيان. و تراه ناداه «وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ» «ارْكَبْ مَعَنَا» و كيف يركب معهم^٥

١. همان، آیه ٤١.

٢. همان، آیه ٢٧.

٣. الفرقان فى تفسير القرآن بالقرآن، ج ١٤، ص ٢٩٨.

٤. هود، آیه ٤٢.

٥. الفرقان فى تفسير القرآن بالقرآن، ج ١٤، ص ٣٠٠.

نوح مگر نفرین نکرد علیه کافرین؟! اگر فرزندش را از کافرین می دانست، چطور جرأت دارد «ارکَبْ مَعَنَا»؟ «سفینه، سفینه النجاة للمؤمنین، فکیف یدعوا ابنه و یراه کافرا صامداً معانداً «ارکَبْ مَعَنَا» و ربّنا لا یردّ علی نوح هذه المقالة» اگر چیز غلطی است، خدا باید رد کند، چرا گفتمی «ارکَبْ مَعَنَا»؟ نگفتم، «ارکَبْ مَعَنَا» تعریض الحال است، «ارکَبْ مَعَنَا» یعنی مقدمه دارد. «قول نوح (ع) لابنه «ارکَبْ مَعَنَا» یعنی کن من المؤمنین الصامدین، ثم اركب معنا، اما اركب معنا لأنک ابنی، لماذا لم یقل لإمرأته؟ لماذا لم یقل لسائر الکفار القریبین الیه، «ارکَبْ مَعَنَا».

- نوح تا طوفان نمی دانست که پسرش ایمان نیاورده، وقتی که گفت «ارکَبْ مَعَنَا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْکَافِرِينَ» معلوم است که از کافرین بوده.

- مع الكافرین، نه من الكافرین.

- همان مع الكافرین.

- مع الكافرین اعم است از من الكافرین. «یمكن ان يكون الانسان مع الكافرین و

من الكافرین او لیس من الكافرین و مع الكافرین، یتروى» هر دوی اینها هست.

- معیت با کافر یعنی کافر بودن.

- نشد، بنده با ابوجهل دارم راه می روم، ولی ابوجهلی نیستم، با او هستم، شریک

هم هستم.

- [سؤال]

- مع الكافرین. «علّه ینادیه فی اللحظات الأخيرة»

- وقتی که به او می گوید: «ارکَبْ مَعَنَا» و او سوار نمی شود، آیا این دلیل بر این

نمی شود که این شخص کافر است؟

- وقتی که نشد معلوم نشد کافر است، معلوم شد در حال تروى است، نمی داند

چه کار کند، سوار کشتی نشد، حالا بعد چه؟ عرض می کنیم.

«علّه ینادیه فی اللحظات الأخيرة من رجاء النجاة و هی اللحظات الأولى من

جریها و لما تعلقوا علوا لا یمکن معه ركوبها بمدّ ید أم طنّب، أو بسبح له یمکنه

للوصول إليها. و لما ذا ینادیه و هو کافر و مع الكافرین» صحبت سر اینجاست دیگر،

«ارکَبْ مَعَنَا» چرا؟ «و لیس فی وعد النجاة إلّا أهله إلّا من سبق علیه القول و من آمن،

و سابق القول یشمل إلى امرأته ابنه قضية الكفر المشترك بينهما» این سؤال است

«فلا هو مؤمن ینجو معهم، و لا هو من أهله الآهلین للنجاة حیث هم المؤمنون منهم

دون الكافرين»^۱ این سؤال است. جواب: «علّه كان يرجو إيمانه لمحة من الاستثناء الخاص «إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ»».

هنا خمس لمحات نعدّها لكم، خمس لمحات أنّه لم يكن كافراً صامداً ثابتاً في كفره اللّمْحة، الاولى: «إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ» و لم يسبق القول صراحاً إلا في امرأته كما في آية التحريم؟ و لكن ابنه مشمول لـ «الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرَقُونَ»^۲ مگر ظلم نکرده؟ کسی که هنوز ایمان نیاورده، و لو متردّد است، مگر ظلم نکرده؟ می-گوییم فرق می کند، اگر کسی کافر است و در حال تروی و در حال شک است و در حال تحرّی است، این ظالم است؟ این در راه حق است، این ظالم نیست. اگر شک عامد باشد، بله، اگر کفر عامد باشد بله، و لكن کسی شک کرد که در راه است، در راه است که اگر حق را بیابد، قبول کند، این که ظالم نیست.

«إِلَّا أَنْ يَبْقَىٰ أَحْتِمَالُ خُرُوجِهِ عَنْ ذَلِكَ الظلم بلمحة «إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ»؟ و لكن سبق القول هنا ليس إلّا على «الَّذِينَ ظَلَمُوا» حيث تعم الظلم من قومه إلى أهله و الظالم فيهم امرأته و ابنه» همین طور بالا و پایین می رویم تا ببینیم چه می شود. «و ليس اختصاص سبق القول في خصوص امرأته، سابقاً في قصة نوح المحكية في القرآن كله، و لا نحتمل ذلك الإختصاص بوحى خاص لم يأت في القرآن» اگر ابن هم مستثنی است، باید بیاید که نیامده است.

«لأنه اختصاص غالط يغلط نوحاً في ابنه، و لكن امرأته مذكورة في «امرات نوح و امرات لوط كانتا تحت عبدين من عبادنا صالحين فخانتاهما فلم يغنيا عنهما من الله شيئاً و قيل ادخلا النار مع الداخلين» (۶۶: ۱۰). أجل قد تلمح من: «وَ كَانَ فِي مَعْزِلٍ» أنه كان يفكر في أمره»^۳ معزل است، هم از این جداست، هم از آن جداست، هم از کفار و هم از مؤمنین در یک حالتی که حالت حرج است. «عازلاً عن نوح و المؤمنین، و عن الكافرين، مما يؤيد كانه مترو في شكه، و كما تلمح إبراهيم (ع) من قول آزر: «وَ اهجرني ملياً» فوعده الاستغفار و استغفر له ظناً منه أنه مترو في ذلك الملي. أم علّه كان منافقاً» احتمال دوم، منافق بوده، ظاهر مطلب معلوم نیست، وقتی که پیغمبر بزرگوار نداند منافق را «انت لا تعلمهم، نحن نعلمهم» خوب نوح می داند؟! نمی-دانسته.

۱. همان.

۲. هود، آیه ۳۷.

۳. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱۴، ص ۳۰۱.

«أم علّه كان منافقاً لا يبرز كفره لأبيه استجلاباً لصالح الرحمة الأبوية، و أن كونه مع الكافرين لا يعني كفره؟» اعم است «من الكافرين» و قد يتأيد ذلك ب «اركب معنا و لا تكن مع الكافرين» دون «من الكافرين» فالذي هو من الكافرين هو بطبيعة حاله يكون مع الكافرين^۱ «ولكن الذى مع الكافرين ليس بطبيعة الحال أن يكون من الكافرين». اعم و اخص مطلق است، مع الكافرين با من الكافرين عموم و خصوص مطلق است.

«كل من هو من الكافرين، فهو مع الكافرين، معية سكنية، معية معيشية، معية المحاكاة، معية المؤانسة و لكن ليس كل من يكون مع الكافرين، من الكافرين. رسول الهدى كان فى مكة المكرمة مع الكافرين، مع ابى جهل، مع كذا، مع كذا... فى مكان و فى زمان، و لكن لم يكن منهم، كان يدعوهم الى الله».

- [سؤال]

- «و لا تكن مع الكافرين، الفصيح هنا اذا كان يعلم نوح ان ابنه من الكافرين ان يقول و لا تكن من الكافرين، فى معزل اولاً، مع الكافرين ثانياً».

- [سؤال]

- خوب برای نوح یک اشاره بود، برای ما اگر نباشد، برای نوح که اشاره بود. «و أما «أنه لئن يؤمن من قومك إلا من قد آمن»؟ فقد لا تشمل ابنه لمكان «قومك» الظاهرة في غير الأقارب»^۲ اين اشاره سوم. «إضافة إلى وعد النجاة لأهله إلا من سبق عليه القول، و هو من أهله و لم يسبق عليه القول» كجا داريم راجع به پسرش؟ «إضافة إلى انه قد يعنى «من قومه» في «أنه لئن يؤمن من قومك» أم بخروج امرأته خاصة لسبق القول عليها بخصوصها في آية «امرات نوح». أو أنه رجى خروجه من الكفر دون تمام أم هو على أشرف الخروج، إذا ف «لا تكن مع الكافرين» استنقاذ له من بينهم حتى يتخلص من كفرهم، و لكنه رغم زعمه ذاك يسمع نداء كفره الآيس من إيمانه في تلك الحالة الخطرة: «قال سآوي إلى جبل يعصمني من الماء قال لا عصم اليوم من أمر الله إلا من رحم و حال بينهما الموج فكان من المعرقين»^۳

مغرق شد، اينجا سؤال برای نوح پیش می آید، غرق شد دیگر، غرق شد به حساب احکم الحاکمین است و اينجا نوح گیر است، گیر روی قصور است. از آن طرف وعده

۱. همان.

۲. همان.

۳. هود، آیه ۴۳.

داده که اهل نجات پیدا می‌کنند «آلّا من سبق» که امراة است، از این طرف می‌فرماید که کافرین هستند که هلاک می‌شوند. خوب فرزند نوح، از اهل که هست، «سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ» هم نیست، از کافرین بودن هم که معلوم نیست، پس چرا حکم کفر بر او وارد شد و غرق شد؟ اینجا نوح جاهل است. «لیس یسأل تعتّاً و لا تقحماً و لا تجهماً، لا، انّما یسأل تعرّفاً، بل و لمّا یسأل و لم یسأل، انّما عرض الحال» حالش را دارد عرض می‌کند، ملاحظه کنید.

«وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» این آیه ۴۴، بعد آیه ۴۵: «وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ» فی هذا البین و الفلک فی البحر الملتطم بامواجه الهائجة «وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي»، معلوم است، این عرض واقع است. «وَأَنَّ وَعَدَكَ الْحَقُّ»، وعده ان تنجی اهلی آلّا من سبق علیه القول و حسب ما اعرف، امرأتی، «وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» و قد حکمت ان یغرق ابنی و قد غرق و لكن انا حائر بین الامرین، انا اجهّل نفسی و لا اجهّلك یا ربّ، اقول اخيراً و انت احکم الحاکمین، تری انه كان ابنه من صلبه» این یک بحثی است که بعد می‌کنیم.

«قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ»، یعنی لیس من ولدک؟ این فرزند خود نوح است، اینکه از اهل من است، اگر فرزند انسان از اهل انسان از نظر جسمانی نباشد، پس از نظر جسمانی چه کسی از اهل انسان است؟ بقال سر کوجه است؟ اینکه نیست. خداوند نفرمود من اهلک المؤمنین قطعياً، فرمود من اهلک، «إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ» که امراته باشد. «قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» لم یقل عاملٌ غیر صالح، اینجا مصدر استعمال شده، برای اینکه از بس طالح بود، از بس کثیف بود، حتی اگر منافق بود که مطلب خیلی روشن‌تر است، از بس کثیف بود هیچ صلاحیت بیت نبوت را ندارد، پس صلاحیت اخذ رحمت بیت نبوت را اصلاً ندارد، بلکه صلاحیت اخذ رحمت ایمان را هم هرگز ندارد.

- با این حال حضرت نوح متوجه نشدند؟

- منافق بود دیگر، حالا روشن دارد می‌شود، حالا خدا وحی می‌کند که اینطور است، قبل از اینکه خدا وحی کند که اینطور است، نوح از کجا می‌دانست؟ و این یک نکته‌ای است که می‌رساند که اینطور نیست که انبیاء همه چیز را بدانند، «کما فی

بعض الروایات فی اصول الکافی انّ الائمه (ع) یعلمون کلّ ما کان و کلّ ما یكون و ما هو کائن، غلط و غلط و غلط، لا، انّهم یعلمون علم الشرعة الربّانیة و لکن لا بدّ ان یرعلم الامام الصادق، کم شعر فی رأسی انا؟ لیس من الواجب».

- واجب نیست، اما می داند.

- چه کسی گفته می داند؟ دروغ است. علم آنها به اندازه علم خداست؟

- اذا شأوا؟

- اذا شأوا هم دروغ است، اذا شأوا مشیت آنها... «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ

اللَّهُ»، خدایا بخواهم از تو که فلان چیز را بدانم؟ نه، خیلی خوب، بله، خیلی خوب، پس اینطور نیست که «انّ الائمه یعلمون کلّ ما کان و ما یكون و ما هو کائن» به طور مطلق، این علم، علم الهی است، «عالم الغیب» فی سورة الجن، بعضی از ما می خواهیم از خدا مقدس تر باشیم. «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً * إلا من ارتضى من رسول فإنه یسئل من بین یدیه و من خلفه رصداً * لیعلم انّ قد ابغوا رسالات ربهم»^۲ «علماً بالرسالات الربّانیة، هل من الرسالات الربّانیة ان یرعلم النبیّ او الامام المعصوم کم شعر فی رأسی، کم لقمه انا اکت؟ کم یوم انا [...] فی السفر؟» اینها که نیست. این زیاده روی هایی است که ولایتی ها انجام می دهند.

- [سؤال]

- ولایتی ها ته جهنم جای دارند.

- [سؤال]

- کدام ولایتی ها؟ من نه، من و شما نه، آن ولایتی های خرکی، آنهایی که علی را

از پیغمبر می برند بالا، پیغمبر را از خدا می برند بالا، اینها را داریم بحث می کنیم.

- مراد از اهل نزد خدا و نوح دو چیز بوده؟

- در اینجا اهل دو چیز بود: یکی اهلیت نسبی، یکی اهلیت ایمانی و معرفتی،

اینکه خداوند فرمود که «أَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ» «أَهْلَكَ» هر دو را شامل شد، «إِلَّا مَنْ سَبَقَ» آن که کافر است قطعاً خارج شد. آن کسی که مانده، یا ایمان دارد که معلوم است، یا معلوم نیست ایمان دارد یا نه، ممکن است ایمان پیدا کند و این را خبر

۱. انسان، آیه ۳۰.

۲. جن، آیات ۲۶ تا ۲۸.

ندارد، نوح نسبت به پسرش این را خبر ندارد اصلاً. اینجا خداوند خبر می‌دهد: «قالَ يا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ»

- پیش از اینکه سؤال بکند، برای نوح تبیین شده است.

- معلوم نبوده است.

- تبیین شده.

- کجا؟

- قبل که گفت: «يا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا» و «قالَ سَأوي إلى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي»

- باز کفر است؟

- همین کفر است.

- تردد است.

- باید امامت...

- خیر، ممکن است اینطور باشد، اینطور فکر کند که من در صورتی باید سوار

کشتی بشوم که از مؤمنین باشم، فعلاً که متردد هستم، حالا که در حال تردد هستم،

امکان دارد خدایی که من در او متردد هستم، مرا بالای کوه هم نگاه دارد، این

احتمال هم که هست. پس ما حمل بر کفر نمی‌توانیم بکنیم. این حمل بر صحت این

است، یعنی حمل بر صحت باید کرد حتماً، چرا؟ برای اینکه اگر نوح از این جریان

کفر قطعی او را فهمید، اصلاً چرا عرض حال می‌کند؟ اگر کفر قطعی را فهمید، پس

عرض حال نباید بکند، خودش دعا کرده: «رَبِّ لا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكافِرِينَ دَيَّاراً»

هو نفسه دعا و علی ابنه لو علم انه كافر، فلم يعلم و لما يعلم انه كافر بقوله: «سَأوي

إلى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قالَ لا عاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَ حَالٌ

بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكانَ مِنَ الْمُعْرَقِينَ».

- یعنی پیامبر ولایت ندارد؟ بر دیگران ولایت ندارد، فرزند خودش به طریق اولی.

- تکوینی ندارد، تشریحی هم ندارد، نه ولایت تکوینی دارد و نه ولایت تشریحی.

- این «ارْكَبْ مَعَنَا» برای فرزندش وجوب نمی‌آورد؟

- «ارْكَبْ مَعَنَا» به امر خداست، «ارْكَبْ مَعَنَا» شرط دارد. «ارْكَبْ مَعَنَا» مع مقدماته،

من مقدمات جواز الركوب فضلاً عن وجوب الركوب، ان يؤمن بالله و اذا لم يؤمن

بالله، هو مشمولٌ لدعاء نوح و مشمولٌ لوحى الله تعالى: «أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا

مَنْ قَدْ آمَنَ»

- [سؤال]

- «قال يا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» «فَلَا تَسْتَلْنِ» چیست؟ مگر سؤال کرد نوح؟ سؤال نکرده، نوح گفت که «رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» این صغری، این کبری، نتیجه هم نگرفت، نگفت «إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ فَالنتيجة لا بد ان ينجوا ابني» نه، اصلاً نتیجه نگرفت از صغری و کبری، بلکه گفت: «وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ». این مسلم است، آنچه من نمی دانم به من یاده بده، سؤال نکرد. «قال يا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلْنِ» لم يقل لماذا سألت، ما سألت، «فَلَا تَسْتَلْنِ» لَمَّا يَنْهَى رَبَّنَا سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى نَبِيُّهُ مِنْ شَيْءٍ، بِنَفْسِ النَّهْيِ، يَبَيِّنُ حَرَمَتَهُ» نمی گوید این کار را که کردی بعداً تکرار نکن، نه، به نفس امر خدا که امر می کند به رسول الله که اول نماز بخوان، یعنی نماز نمی خوانده با اینکه واجب بوده، حالا می گوید نماز بخوان؟ نه، «الامر و النهی لهما دوران اثنان: الدور الاول أنّ المأمور ترك الامر قبلاً ثمّ يؤمر ثانياً و الدور الثاني أنّ المأمور لمّا امر حتى الآن، امر في بزوغ المرحلة» انبياء اينطور هستند ديگر.

- [...] ایمان را می خواهد بیان کند؟

- معلوم است ديگر، پس چه؟

- ولایت به اذن الله که دارند.

- آن را هم ندارند. «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» الآهليين للنجاة، لأنه كان من الظالمين، فقد كان امرأتك من أهلك و سبق عليها القول لأنها كانت من الظالمين، و هكذا ابنك مهما كان من أهلك نسباً و ولادة»^۱ جان مطلب اينجاست: «و لكنه ليس من أهلك الرسالي حتى يكون معك في حقول الرحمة الرسالية، فالأهلية المنجية هي التي يتبناها العقيدة و العمل الصالح لبيت الرسالة، دون أهلية الصلب و سواها» اهليت صلب، اهليت سبب، اهليت صداقت، اينها. «غير الآهله للحقل الرسالي، ف «أهلك» هم كل أهله آهليين و سواهم» خود أهلك «ثم «إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ» يستثني امرأته عن أهلية النجاة رغم أنها داخله في أهلية السبب» زن انسان نزديک تر است يا پسرش؟ زنش، از زن پسر درمی آید، چطور نوح اين زن را نفهميد که اين اهل نیست يا هست؟ خوب می دانست اهل نیست، اهل نیست از چه سبب؟ از سبب اینکه اين اهل نسبی هست وليکن اهل ایمانی نیست، آن وقت راجع به فرزندش که از اهليت

۱. الفرقان في تفسير القرآن بالقرآن، ج ۱۴، ص ۳۰۷.

نسبی دورتر است، آنجا پس جاهل بوده است. «ف إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» تعنی اهلّیة النجاة، أو من أهلك الموعودین بالنجاة، بل هو من المستثنین عن النجاة ل «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» فقد «نفاه الله عنه حين خالفه في دينه» «فَلَا تَسْتَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» أنه ليس من أهلك الأهلین» این را نمی دانستی که از اهل اهلین نیست.

- یک سؤال اینجا هست و آن اینکه اصلاً نوح احتمال این را می داد که فرزندش در آن هنگام که گفت «سَأُوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ» نام شده باشد و الآن متوجه شده باشد که بخواهد ایمان بیاورد.

- عرض کردم این را دیگر، عرض کردم که امکان این مطلب هست، تأیید می فرماید.

«فتسألني لما ذا لم ينج من الغرق» این را سؤال نکن «إِنِّي أَعْظُكَ» عن «أَنْ تَكُونَ مِنْ الْجَاهِلِينَ» في سؤالك «جاهلین یعنی چه؟ خوب جاهل که بود، نوح نمی دانست، ولی جاهل آن است که سؤال کند خوب چرا؟ نه چرا؟ اعتراضی، مطلب چه شد که اینطور شد؟» و قد يعني «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» - إضافة إلى ابنه - سؤاله المترقب «نهی از آینده می کند» لما ذا أهلكته و هو ابني و قد استثنيت أهلي و هو منهم؟» این را سؤال نکن «و هنا يتوضح لنا بنصوع و نصوح أن ليس قرابة النسب و السبب و ما أشبه مما تضر أو تنفع، فإنما هما من حصائل الأهلية العقيدية و العملية فتتفع، أم ضدها فتتقع، «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^۱ أجل، إن للهالات «هالات یعنی علامات، یعنی حالاتی که بر انسان احاطه دارد. «إن للهالات النسبية و السببية - كما للحالات المساعدة في مختلف الظروف - إنها لها تأثيراً في تضخيم الصالحات و الطالحات»^۲ هر چه به پیغمبر نزدیک تر باشد گناهش بیشتر و ثوابش هم بیشتر، هر چه دورتر «وَلَا يُظَلَمُونَ تَقِيْرًا»^۳ و تراه بعد جهل و سأل ما ليس له به علم من کون ابنه من الظالمين فلم يكن من أهله الأهلين؟ النص هنا ساكت عن سؤاله، و الآية التالية تنفي على حد قوله سؤاله: «قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ»^۴ سؤال که نکرده، این اسئلك آینده است، اعوذ بك ان اسألك فيما بعد كما نهيتني عما بعد. «وَاللَّاتُ تَغْفِرُ لِي»، غفر: دفع و رفع. دفع یعنی جلوی او را بگیر سؤال نکند و

۱. نجم، آیه ۳۹.

۲. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱۴، ص ۳۰۸.

۳. نساء، آیه ۱۲۴.

۴. هود، آیه ۴۷.

رفع یعنی اگر من عرض حال کردم، عرض حال، زمینه سؤال است، آن را هم ببخش، نکته را توجه کنید. «غفر: اما دفعٌ للذنب أو رفعٌ للذنب، رفعٌ للذنب الحاصل و دفعٌ عن الذنب الذي سوف يحصل» اینجا هر دو را می‌گیرد. «وَالْإِلَّا تَغْفِرْ لِي»، ان لا تمنع عنّي هذا السؤال الجاهل الفاحل فيما بعد، «وَتَرَحَّمَنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۱ یا اگر چنانچه این عرض حال که «رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ» اگر در عرض حال هم یک مقداری ظلمت و کدورتی هست، این را هم ببخشای.

«فسؤال ما ليس للسائل به علم سؤالان اثنان، سؤال محظور و هو سؤال الاعتراض: لم أهلك ابني و هو من أهلي، و لم يكن، وإنما طرح الموقف المجهول لديه ليقف على ما يجهله من قضية ضلال ابنه، و لما يتبين له أنه عدو لله دون سؤال، ثم ذيله ب: «وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» مما يصرح بكامل رضاه بحكمه تعالى في ابنه على أية حال له كما في كل الأحوال. ثم و سؤال محبور»^۲ «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»^۳ پیغمبر مأمور است که سؤال کند «زِدْنِي عِلْمًا» اینجا هم «زِدْنِي عِلْمًا» است دیگر، پس این محبور است. ولی در یک جهت یک کمی کدورتی در آن هست که آن ته دل کائن چرایی، شبه‌چرایی در کار است.

«ثم و سؤال محبور أم هو لأقل تقدير غير محظور و هو الذي ينتجه «رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي» و ليس ذلك من طرح السؤال، بل هو أشبه بعرض الحال كما عرضها أيوب: «رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنَ الشَّيْطَانِ بُنْصَبٍ وَعَذَابٍ» (۳۸: ۴۱). و ليس «إِنِّي أَعْظَمُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» إلّا حظراً عن مستقبل السؤال دون حاضره، أو ماضيه «نه ماضی است نه حاضر. «کیلا يقع في فخ السؤال المحظور قضية الرحمة الأبوية، ناسياً أنه تعالى «أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ». و كما صدق بكل تصديق وعظ ربه حيث: «قَالَ رَبِّ إِنَّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ» و عوداً بالله إلّا يعيده ربه بعد دعاءه عن هذا السؤال! ثم «إِلَّا تَغْفِرْ لِي» صدا عن هكذا سؤال غفر الدفع...»

۱. همان.

۲. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱۴، ص ۳۰۸.

۳. طه، آیه ۱۱۴.